



خمس



مؤلفین

رضا رحیمی دھسوری - حسن طالبی

انتشارات پتر دانش

۱۳۹۴

سرشناسه: رحیمی دهنسوری، رضا، ۱۳۶۶ -
عنوان و نام پدیدآور: خمس / مؤلفین رضا رحیمی دهنسوری، حسن طالبی.
مشخصات نشر: تهران: چتر دانش، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۹۹ص؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۰۱۷-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه:ص. ۱۹۰-۱۹۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: خمس
موضوع: خمس -- فتاواها
موضوع: خمس -- احادیث
موضوع: خمس -- جنبه‌های قرآنی
شناسه افزوده: طالبی، حسن، ۱۳۶۴ -
رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ خ ۳۵/۶/۱۸۸ BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۵۶
شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۵۰۷۶۵

نام کتاب: خمس

ناشر: چتر دانش

مؤلفین: رضا رحیمی دهنسوری - حسن طالبی

صفحه آرایبی: شهرام خلخالی

نوبت و سال چاپ: اول - ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۰۱۷-۵

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ تومان

مرکز پخش: تهران خیابان انقلاب خیابان ۱۲ فروردین کوچه نوروز پلاک ۱۳

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۷۸۹۱۵ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۸۹۰۵۹

پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com

کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

فهرست

مقدمه	۱۰
فصل اول: کلیات	۱۵
بخش اول: اصطلاحات فقهی	۱۶
۱-۱-۱. خمس	۱۶
۱-۱-۲. انفال	۱۶
۱-۱-۳. غنیمت	۱۸
۱-۱-۴. معدن	۱۹
۱-۱-۵. کنز	۱۹
۱-۱-۶. غوص	۲۰
۱-۱-۷. مؤونه	۲۱
۱-۱-۸. حاکم	۲۴
۱-۱-۹. یتیم	۲۶
۱-۱-۱۰. ابن سبیل	۲۶
۱-۱-۱۱. مسکین	۲۷
بخش دوم: اصطلاحات حدیثی	۲۸
۱-۲-۱. حدیث	۲۸
۱-۲-۲. اصطلاحات ناظر به سند	۲۸
۱-۲-۳. اصطلاحات ناظر به متن	۳۳
۱-۲-۴. الفاظ جرح و تعدیل	۳۶
۱-۲-۴-۱. الفاظ دال بر توثیق	۳۶
۱-۲-۴-۲. الفاظ دال بر جرح	۳۸
۱-۲-۵. اصحاب اجماع	۳۸

فصل دوم: بررسی سندی و دلالتی روایات موارد خمس..... ۴۱

۴۲	پیش در آمد.....
۴۳	۲-۱. غنیمت.....
۵۱	۲-۲. مال ناصب.....
۵۵	۲-۳. معدن.....
۵۶	۲-۳-۱. دسته اول.....
۶۰	۲-۳-۲. دسته دوم.....
۶۲	۲-۳-۳. دسته سوم.....
۶۴	۲-۴. گنج.....
۶۴	۲-۴-۱. دسته اول.....
۶۸	۲-۴-۲. دسته دوم.....
۶۹	۲-۵. فرو رفتن در آب.....
۶۹	۲-۵-۱. دسته اول.....
۷۱	۲-۵-۲. دسته دوم.....
۷۲	۲-۶. خریدن زمین توسط کافر ذمی از مسلمان.....
۷۳	۲-۷. حلال مخلوط با حرام.....
۷۶	۲-۸. گرفتن مالی از سلطان.....
۷۷	۲-۹. مازاد از مخارج سال خود و عائله اش.....

فصل سوم: بررسی سندی و دلالتی روایات مصرف خمس... ۹۳

بخش اول: روایات باب اول..... ۹۴

۹۴	۳-۱-۱. روایات تقسیم خمس.....
۹۴	۳-۱-۱-۱. گروه اول.....
۹۹	۳-۱-۱-۲. گروه دوم.....
۱۰۱	نتیجه گیری.....
۱۰۲	۳-۱-۲. نظرات فقها پیرامون تقسیم خمس.....
۱۰۲	۳-۱-۲-۱. شیخ مفید.....
۱۰۲	۳-۱-۲-۲. سید مرتضی.....

- ۱۰۲ ۳-۱-۲-۳. شیخ طوسی
- ۱۰۳ ۳-۱-۲-۴. علامه حلی
- ۱۰۳ ۳-۱-۲-۵. شیخ یوسف بحرانی
- ۱۰۳ ۳-۱-۲-۶. ابن بزّاج
- ۱۰۴ ۳-۱-۲-۷. ابن ادريس
- ۱۰۴ ۳-۱-۲-۸. محقق حلی
- ۱۰۴ ۳-۱-۲-۹. صاحب جواهر
- ۱۰۵ ۳-۱-۲-۱۰. سيد محمد کاظم طباطبائی
- ۱۰۶ بخش دوم: ادامه روایات باب اول**
- ۱۰۶ پیش درآمد
- ۱۰۶ ۳-۲-۱. مراد از ذی القربی و یتیم و مسکین و ابن سبیل
- ۱۰۶ ۳-۲-۱-۱. بررسی روایات گروه اول
- ۱۲۳ ۳-۲-۱-۲. بررسی روایات گروه دوم
- ۱۲۷ نتیجه گیری
- ۱۲۹ ۳-۲-۲. اقوال فقهاء
- ۱۲۹ ۳-۲-۲-۱. شیخ طوسی
- ۱۳۰ ۳-۲-۲-۲. محمد ابن ادريس
- ۱۳۰ ۳-۲-۲-۳. محقق حلی
- ۱۳۱ ۳-۲-۲-۴. علامه حلی
- ۱۳۱ ۳-۲-۲-۵. شیخ یوسف بحرانی
- ۱۳۲ ۳-۲-۲-۶. صاحب جواهر
- ۱۳۳ بخش سوم: روایات باب دوم**
- ۱۳۳ ۳-۳-۱. بررسی روایات
- ۱۴۱ بخش چهارم: روایت باب سوم**
- ۱۴۱ ۳-۴-۱. بررسی روایت
- ۱۴۲ بخش پنجم: روایات باب چهارم**
- ۱۴۲ ۳-۵-۱. بررسی روایات

۱۴۶ اقوال فقهاء. ۳-۵-۲
۱۴۶ ابن ادریس. ۳-۵-۲-۱
۱۴۷ شیخ یوسف بحرانی. ۳-۵-۲-۲
۱۴۷ محقق حلی. ۳-۵-۲-۳
۱۴۸ صاحب جواهر. ۳-۵-۲-۴
۱۴۸ سید یزدی. ۳-۵-۲-۵
۱۴۹ بخش ششم: روایات باب پنجم
۱۴۹ بررسی روایات. ۳-۶-۱
۱۵۲ بخش هفتم: روایات باب ششم
۱۵۲ پیش درآمد
۱۵۲ بررسی روایات. ۳-۷-۱
۱۵۹ اقوال فقهاء. ۳-۷-۲
۱۵۹ شیخ طوسی. ۳-۷-۲-۱
۱۶۰ شیخ مفید. ۳-۷-۲-۲
۱۶۰ علامه حلی. ۳-۷-۲-۳
۱۶۰ ابن ادریس. ۳-۷-۲-۴
۱۶۰ شیخ یوسف بحرانی. ۳-۷-۲-۵
۱۶۱ صاحب جواهر. ۳-۷-۲-۶
۱۶۱ سید یزدی. ۳-۷-۲-۷
۱۶۲ بخش هشتم: روایات باب هفتم
۱۶۲ بررسی روایات. ۳-۸-۱
۱۶۲ دسته‌ی اول. ۳-۸-۱-۱
۱۷۱ دسته‌ی دوم. ۳-۸-۱-۲
۱۷۵ دسته‌ای سوم روایات. ۳-۸-۱-۳
۱۷۷ نتیجه‌گیری
۱۷۸ روایات دسته چهارم. ۳-۸-۱-۴
۱۸۰ نتیجه‌گیری

- ۱۸۰ ۳-۸-۱-۵. روایات دسته‌ای پنجم
- ۱۸۱ ۳-۸-۱-۶. روایات دسته ششم
- ۱۸۳ ۳-۸-۱-۷. روایات دسته‌ی هفتم
- ۱۸۴ نتیجه‌گیری
- ۱۸۶ ۳-۸-۲. نظرات فقهاء
- ۱۸۶ ۳-۸-۲-۱. شیخ طوسی
- ۱۸۶ ۳-۸-۲-۲. علامه حلی
- ۱۸۷ ۳-۸-۲-۳. شیخ مفید
- ۱۸۷ ۳-۸-۲-۴. ابن ادریس
- ۱۸۸ ۳-۸-۲-۵. علامه محمد باقر مجلسی
- ۱۸۸ ۳-۸-۲-۶. شیخ انصاری
- ۱۸۹ ۳-۸-۲-۷. محقق حلی
- ۱۸۹ ۳-۸-۲-۸. صاحب جواهر
- ۱۹۰ فهرست منابع و مآخذ**

سخن ناشر

رشته حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش به عنوان یکی از پرطرفدارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، گروه زیادی از دانشجویان علوم انسانی را به خود جلب نموده است. دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند. منابع علمی‌یی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع مجموعه کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی کمتر تغییر یافته و از صورتی به صورت دیگر تبدیل پیدا کرده‌اند. این در حالی است که نیاز مبرم دانش پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری غیر قابل انکار است. به این ترتیب ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان این رشته و نیز رشته‌های قریب به حقوق، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد. کتبی که از یک سو، روزآمدی و از سوی دیگر، تناسب با نیاز دانش پژوهان در آن‌ها، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد. موسسه آموزش عالی آزاد چتردانش به عنوان مجموعه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های موثری در همراهی با دانشجویان رشته حقوق بردارد. این موسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، اقدام به تولید آثاری نماید که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است که در این مسیر، بتواند با ارائه خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را به اثبات رساند.

فرزاد دانشور

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

مقدمه

وجه التزام انسان به قوانین شرعی، حق الطاعه‌ی الهی است که حق ذاتی خدا نسبت به انسان است و براساس این حق، انسان حتی در تنهاترین حالت، مسئول رعایت احکام شرعی است و هرگز نمی‌تواند خود را از این مسئولیت، خواه در زندگی شخصی یا زندگی اجتماعی مبرا سازد.

بنابراین مبنای قانونمندی فقهی مسلمانان، حق ذاتی خداوند نسبت به انسان است که پس از معرفت عقل نظری از جهان آفرینش و آفریدگار، توسط عقل عملی درک می‌شود.

عینیت یافتن رعایت حق ذاتی خداوند نسبت به انسان با تبلیغ انبیا و اولیای الهی و بیان گزاره‌ها به نحو قضیه‌ی حقیقه از مفاهیم اعتباری به تکلیف انسان به فعل یا ترک فعل آن‌ها انجام می‌شود. انسان مسلمان منبع فرامین الهی را دو منبع اصلی؛ یعنی، کتاب خداوند و سنت رسول اسلام صلی الله علیه و آله می‌داند و روایات صحابه‌ی پارسای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و روایت‌های فرزندان معصوم آن رسول گرامی، کاشف و بیانگر سنت و روش حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که برای همهی مسلمانان به حکم قرآن، اسوه و الگوست.

بدیهی است قانونمندی شخصی و اجتماعی انسان طبق قانونی است که تأیید شده‌ی پروردگار است. قوانین الزام‌آور انسان ممکن است به آموزه‌های وحی الهی یا تنها به داده‌های عرفی و اعتبارهای انسانی بازگردد و هیچ توجهی به اراده‌ی خداوند و آموزه‌های وحی نشود؛ بنابراین قوانین به دو منبع دینی یا غیردینی قابل ارجاع است. کسانی که آن را منبع استنباط قوانین می‌دانند، لازم است به طور مشخص، به مذهبی خاص معتقد شوند و آموزه‌های آن را به‌عنوان منبع وضع و استنباط قوانین قرار دهند.

دین اسلام به عنوان آخرین دین الهی، طی بیست‌وسه سال نبوت پیامبر اسلام به مردم ابلاغ شد و بعد از رحلت پیامبر اسلام طی دوست‌وپنجاه سال (۱۰ - ۲۶۰ ق) توسط اولیای الهی، فرزندان و ذُرّیه‌ی معصوم رسول خدا صلی الله علیه و آله تبیین و توسعه یافت. مفاهیم دین اسلام از طریق بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و



سنت ایشان در بیست و سه سال شریعت به طور آشکار ابلاغ شد، اما اینکه چگونه آن مفاهیم پس از ارتحال پیامبر اسلام در سال دهم هجری به بعد تا عصر ما، توسعه و استمرار یافت یا اینکه چه کسانی یا چه نهادهایی به چه دلایلی صلاحیت یافتند تا وصی و جانشین و نائب مناسب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در امر ریاست حکومت (قوه مجریه) و تشریح (قوه مقننه) و قضای (قوه قضائیه) جهان اسلام شوند، بحثی جدا و مفصل را اقتضاء دارد که از حوصله‌ی این مقدمه خارج است بدیهی است که در مکتب امامیه چنین امر خطیری مطابق روایات شیعه و سنی و امارات تاریخی به جانشینان معصوم دوازده گانه که ذریه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، واگذار شده است.

فقه که به معنای اندیشیدن است، از آنجا مطرح شده است که مسلمانان برای فهم و چگونه زیستن نیاز داشتند در روایات وارده از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینان معصومش در طول دوست و شصت سال حضور آن‌ها اندیشه کنند و با این ابزار اصلی، یعنی، ابتدا بیان شرعی و سپس تحلیل عقلی ربط بین مفاهیم شرعی را از میان روایات به جای مانده از معصومین علیهم السلام اجتهاد و استنباط کنند. آنجا که نص صریح وجود داشت، تنها استظهار از بیان شرعی برای درک حکم الهی کافی بود ولی اکنون در عصر غیبت با توجه به تحول تاریخ بشریت و فقدان نصوص مرتبط با مسائل جدید، ضرورت اندیشه‌ی بیشتر در متون روایی و استنباط احکام مسائل و موضوعات جدید به روش فقیهان بزرگ سلف شیعه ضرورت انکارناپذیر پیدا کرده است و در این بین، حفظ میراث گران‌بهای آسمانی کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جلوگیری از تفرقه و لغزش امت اسلام ضرورت پیدا می‌کند تا مسلمانان با اندیشه‌ی عمیق در کتاب و روایات معصومین علیهم السلام وحدت امت اسلام را حفظ کنند.

اسلام دینی است که از فهم و معرفت حاصل می‌شود و دانش و پذیرش، هرگز اکراه‌بردار نیست و معرفت دینی به مطالعه و خواندن هر آنچه که از پیام‌آور دین آسمانی و جانشینان واقعی‌اش به‌عنوان گزاره‌های دین

اسلام برای چگونگی زیستن بیان شده نیازمند است و نکته‌ی مهم‌تر آنکه، فهم صحیح از اشتباه است؛ چرا که جاعلان اخبار و بدخواهان دین اسلام به دروغ روایاتی را جعل کردند یا اینکه شرائط را به گونه‌ای پیش‌آوردند که حقیقت دین مکتوم بماند و تقیه رمز بقای میراث ماندگار باشد و این خسارت سنگین در سایه‌ی حکومت‌های ظالم و ستمگر اموی و عباسی به وقوع پیوست و به همین دلیل به علم روایت‌شناسی نیاز افتاد. از سوی دیگر، تحلیل‌های عقلی و زبان‌شناسی در فهم روایات، موجب نیاز به علم اصول به‌عنوان منطق فقه شد. بنابراین در طول تاریخ، معارف اسلام ابتدا به آیات قرآن و روایات معصومین و سپس به علوم مرتبط با آن‌ها برای فهم بهتر و فقیه‌شدن روزبه‌روز نیاز بیشتری پیدا کرد و علمی چون فقه، رجال، درایه، اصول و ... برای فهم گزاره‌های معصومین، در مواد درسی اسلام‌شناسی قرار گرفت و محقق بدون دانستن این علوم در حد نیاز نمی‌تواند فهم درستی از معارف اسلام داشته باشد.

خمس در کنار فیه و انفال یکی از منابع مالی و درآمدهای عمومی مسلمین و پشتوانه‌ی دولت اسلامی و یکی از واجباتی است که در اسلام بر مسلمانان فرض و بر وجوب آن تأکید بسیار شده است. آیه چهل و یکم سوره‌ی انفال موسوم به آیه خمس «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»^۱ «و بدانید هر چیزی را به غنمیت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و برای خویشاوندان و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان است.» بر این امر تصریح دارد. در کنار این آیه روایاتی از معصومین علیهم السلام صادر شده و در کتب روایی جمع‌آوری شده است، که مؤید این مطلب هستند. در میان این کتب، کتاب‌های وسائل‌الشیعه شیخ حر عاملی و جامع‌الاحادیث الشیعه آیت‌الله بروجردی روایات را به صورت منظم و با دسته بندی مناسب‌تری



در کتاب خود آورده‌اند که می‌توان ادعا کرد؛ چنان‌که محقق با رجوع به این کتاب‌ها از مراجعه به سایر کتب بی‌نیاز می‌شود. در این تحقیق روایاتی که در کتاب جامع احادیث الشیعه آمده‌اند مورد بررسی قرار می‌گیرند. وجود روایات صحیح و غیر آن در این کتاب‌ها، به پژوهش و بررسی فراوانی نیاز دارد تا این مجموعه، مورد بررسی سندی قرار گیرند تا صحت و سقم هر یک بازشناخته شود؛ همچنین با وجود دسته‌بندی مرتب و باب‌بندی منظم احادیث، به خاطر برداشت‌های مختلف از روایات، پژوهشی دیگر از جهت دلالت می‌طلبد تا موضوع و دلالت‌های آنها روشن‌تر و گویاتر شود. پیرو این مطالب در این تحقیق، مستقیماً روایات موارد و مصارف خمس بررسی شده است تا ضمن فهم صحیح مضامین آن‌ها و بررسی اسنادشان بتوانیم. موارد وجوب خمس که یکی از منابع اساسی مالی و از جمله مالیات‌های رسمی است که به منزله‌ی ستون فقرات اقتصاد اسلامی به شمار می‌رود را به صورت کاملاً علمی مورد بررسی قرار دهیم. این کتاب برگرفته از پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد اینجانبان می‌باشد که در دانشگاه قم با نمره عالی دفاع شد. نگارنده‌گان بر خود لازم می‌دانند از زحمات و دلسوزی‌های بی‌دریغ و مداوم اساتید بزرگوار، جناب آقای دکتر عبدالله امیدی‌فرد، استاد راهنما و نیز جناب آقای دکتر محمدجواد حیدری خراسانی، استاد محترم مشاور کمال تشکر را داشته باشند.

رضا رحیمی دهنسوری - حسن طالبی

rezarahimi127@yahoo.com

فصل اول: کلیات

فصل اول: کلیات

بخش اول: اصطلاحات فقهی

۱-۱-۱. خمس

خمس در لغت به معنای «یک پنجم» و جمع آن «اخماس» است^۱ و در اصطلاح خمس حقی در غنائم است که برای بنی هاشم به جای زکات بالاصاله ثابت است.^۲

خمس حقی مالی است که بالاصاله به جای زکات از آن بنی هاشم است که کتاب و سنت و اجماع ثابت شده است.^۳

امام خمینی ره نیز در تحریر الوسیله بیان می‌دارد: خمس آن است که خداوند متعال برای محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش، که خداوند زیاد کند نسلشان را، به جای زکاتی که از آلودگی دست مردم است برای اکرام ایشان قرار داد.^۴ تعاریف مذکور تفاوتی با هم ندارند و مقصود از قید (بالاصاله) در کلام شهید اول و صاحب مدارک طبق نظر فقها یعنی اینکه خمس بدون هیچ عارضی مانند فقر و... بالاصاله به ذی القربی تعلق دارد لذا چنین نیست که اگر امام فقیر نبود خمس به ایشان تعلق نگیرد.^۵

۱-۱-۲. انفال

در لغت: جمع نفل (به فتح نون و فاء) به معنای غنیمت و هبه و عطیه است یا جمع نفل (به سکون فاء) به معنای زیاده است که در شرع، غنائم جنگی

۱- ابوالفضل جمال‌الدین محمدبن مکرم [ابن منظور]، لسان العرب، ج ۶، ص ۷۰.

۲- محمدبن مکی عاملی [شهید اول]، الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیه، ج ۱، ص ۲۵۸: «و هو حقّ یثبت فی الغنائم لبنی هاشم بالاصاله عوضاً من الزکاة»

۳- محمدبن علی موسوی عاملی، مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام، ج ۵، ص ۳۵۹: «الخمس حق مالی ثبت لبنی هاشم بالأصل عوض الزکاه و هو ثابت بالکتاب و السنه و الاجماع»

۴- روح‌الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۵۱: «و هو الذی جعله الله تعالی لمحمد صلی الله علیه و آله و ذریته کثر الله نسلهم المبارک عوضاً عن الزکاه التی هی من أوساخ أیدی الناس إکراماً لهم».

۵- محمدصالح بن احمدبن شمس سروی مازندرانی، شرح الکافی، ج ۷، ص ۳۹۴: همچنین نک: کاشف الغطاء نجفی، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، (جعفرین خضر مالکی)، ج ۴، ص ۱۴۲.



یا هر نوع مالی است که مالک خاصی ندارد.^۱
 در اصطلاح: انفال چیزهایی است که امام (علیه السلام) به خصوص به دلیل منصب امامتش، مستحق آن است همان طور که به دلیل ریاست الهی و امامتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت، انفال متعلق به او بود.

در ادامه موارد آن را بیان نموده‌اند که عبارت است از:

۱. هر چیزی که با اسبان و سواران بر آن تاخته نشده است و از طریق جنگ با کفار به دست مسلمانان نافتاده است زمین باشد یا غیر آن، اهالی آن از آن کوچ کرده باشند یا آن را با میل و رغبت به مسلمانان تسلیم کرده باشند.
 ۲. زمین مواتی که استفاده نمی‌شود مگر اینکه آباد و اصلاح شود یا برای آنکه نیزار است یا برای اینکه آب از آن قطع شده است یا برای اینکه آب آن را فراگرفته یا برای غیر این‌ها، چه ملک دیگری واقع نشده باشد مانند صحراهای بی‌آب و علف و سوزان یا ملک کسی بوده است ولیکن مالک آن از بین رفته و الآن شناخته نشود. قریه‌ها و شهرهایی که اهل آن‌ها کوچ کرده‌اند سپس خراب شده است مانند بابل و کوفه و مانند این‌ها به زمین موات ملحق می‌شود، پس این شهرها زمین و آثار آن مانند سنگ‌ها و مثل آن‌ها از انفال است و زمین مواتی که در زمین مفتوح عنوه واقع شده بنا بر اقوی مانند غیر آن جزء انفال است. ولی اگر معلوم باشد که در حال فتح مسلمانان، آباد بوده است و بعد از آن حالت موات بر آن عارض شده است پس در اینکه از انفال است یا بر ملک مسلمین باقی است، مانند زمینی که فعلاً آباد است، تردید و اشکال است که دومی آن‌ها خالی از رجحان نیست.

۳. کناره‌های دریاها و نهرها، بلکه هر زمینی که صاحب نداشته باشد، البته اطلاق آن اشکال دارد، اگرچه خالی از قرب نیست و اگرچه موات نباشد، بلکه بدون زحمت و تکلف قابل استفاده باشد، مانند جزایری که در دجله



- و فرات و مانند آن‌ها بیرون می‌آید.
۴. سر کوه‌ها و آنچه از گیاه و درخت‌ها و سنگ‌ها و مانندشان در آن‌ها است و عرضه وادی‌ها و «آجام» و آن زمین‌هایی است که به نی و درختان پوشانده شده است.
- در این سه، بین آنکه در زمین امام (علیه السلام) یا در مفتوح عنوه یا در غیر این‌ها باشد فرقی نمی‌کند؛ البته آنچه ملک شخصی باشد سپس مثلاً نیاز شود بر آنچه بوده است باقی می‌ماند و ملک صاحبش است.
۵. آنچه از مختصات شاهان بوده است از اموال غیرمنقول و منقول.
۶. غنیمت ممتاز، مانند اسب سواری نجیب و لباس گران‌قیمت و شمشیر برنده و زره فاخر و مانند این‌ها؛
۷. غنیمت‌هایی که (جنگ در آن) با اذن امام (علیه السلام) نباشد؛
۸. ارث کسی که وارثی نداشته باشد.^۱

۳-۱-۱. غنیمت

در لغت؛ به‌دست آمدن چیزی را بدون زحمت، غنیمت گویند.^۲

در اصطلاح؛ فقها بیشتر به احکام غنائم پرداخته‌اند و به تعریف آن تصریح نکرده‌اند به همین دلیل در اینجا به کلام امام خمینی (ره)، در توضیح المسائل، در تعریف غنیمت اکتفا کرده و در فصل دوم در ضمن بررسی دلالی روایات بیشتر به آن می‌پردازیم.

ایشان در تعریف غنیمت می‌فرماید: اگر مسلمانان به امر امام (علیه السلام) با کفار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به‌دست آورند، به آن‌ها غنیمت گفته می‌شود.^۳

۱- روح‌الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله، ص ۳۷۱: «و هی ما يستحقه الامام (علیه السلام) علی وجه الخصوص لمنصب امامته كما كان النبي (ص) لرئاسة الإلهیه»

۲- ابوالفضل جمال‌الدین محمدبن مکرم [ابن منظور]، ج ۱۲، ص ۴۴۶.

۳- روح‌الله موسوی خمینی، توضیح المسائل، ص ۳۶۴.



۴-۱-۱. معدن

در لغت؛ معدن هر چیزی جایی است که اصل آن شیء در آن است.^۱
 معادن جاهایی را گویند که جواهر زمین مانند طلا و نقره و مس و غیره از
 آن‌ها استخراج می‌شود؛ مفرد معادن، معدن است.^۲
 در اصطلاح؛ فقها معدن را تعریف نکرده‌اند بلکه چون این لغت دارای معنای
 واضحه است مصادیق آن را بیان کرده‌اند به همین دلیل صاحب جواهر
 در این باره به ذکر مصادیق آن پرداخته است و می‌فرماید: در وجوب خمس
 در طلا و نقره هیچ شکی نیست.^۳
 همچنین امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ درباره معدن نوشته‌اند که معیار در صدق آن، عرف
 است و بعد به ذکر مواردی از آن پرداخته‌اند.^۴

۵-۱-۱. کنز

در لغت؛ شمس العلوم می‌گوید: به معنای جمع کردن و ذخیره کردن مال
 است.^۵
 العین نیز چنین گفته شده است: کنز، اسم مالی است که ذخیره، مخفی،
 می‌شود و همچنین به چیزی که مال با آن نگهداری و پوشانده می‌شود
 نیز گفته می‌شود.^۶
 در اصطلاح؛ کنوز جمع کنز است که در کلام بعضی مانند صاحب تذکره و
 منتهی، رکاز به معنای خفاء نامیده شده است و این مطلب در کتاب خلاف

۱- احمد بن محمد مقرئ فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۳۹۷: «مُعْدِنٌ کَلِّ شِئٍ حَيْثُ یُکُونُ أُصْلُهُ»

۲- مبارک بن محمد جزری [ابن اثیر]، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، ص ۱۹۲: «المواضع الّتی تستخرج منها جواهر الأرض کالذهب و الفضه و التّحاس و غیر ذلک، واحدها معدن».

۳- محمد حسن نجفی [صاحب الجواهر]، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۶، ص ۱۲.

۴- روح الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله، ص ۳۵۲.

۵- نشوان بن سعید حمیری، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، ج ۹، ص ۵۹۱۳: «کنز المال: جمعه و اذخاره»

۶- خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ج ۵، ص ۳۲۲: «و الکنز: اسم للمال الذی یکنزه و لما یحرز به المال».



و حدایق و ظاهر غنیه یا صریح آن بدون مخالف قلمداد شده است.^۱
 شیخ انصاری نیز بعد از بیان اینکه قصد ذخیره کردن برای صدق گنج لازم
 نیست؛ می نویسد: انصاف این است که رکاز و کنز به معنای مالی است که
 در زمین دفن شده است.^۲

آیت الله بروجردی نیز تعریفش از کنز این است: فقها، کنز را به معنای مالی
 که در زمین نگهداری و ذخیره شده است، تعریف کرده اند که این تعریف
 با قید «المذخور» مفید این مطلب است که گنج برخلاف معدن، از اجزای
 زمین نیست؛ بلکه مال خارجی است که در زمین مخفی کرده اند. همچنین
 این قید دلالت می کند بر اینکه باید یک فرد این مال را با قصد و اراده،
 پنهان کرده باشد که از این مال در آینده استفاده کند. پس مخفی کردن
 اجباری، موجب صدق اسم گنج نیست. همان طور که قید «تحت الارض»
 آنچه داخل درخت مخفی شده باشد یا غیردرخت مانند دیوار و... که زیر
 زمین نیست؛ خارج می کند.^۳

۶-۱-۱. غوص

در لغت؛ مکانی است که از آن مروارید خارج می شود؛ و غوَّاص: کسی است که

۱- محمدحسن نجفی [صاحب الجواهر]، ص ۲۴: «الكنوز جمع الكنز المسمى في جملة من عبارات الأصحاب منها التذكرة و المنتهى بالركاز من الركز بمعنى الخفاء بلا خلاف فيه في الخلاف و الحدائق و ظاهر الغنیه أو صريحها».

۲- مرتضی بن محمدامین انصاری دزفولی، کتاب الخمس، ص ۴۰: «الإنصاف انصراف الركاز و الكنز إلى المدفون في الأرض»

۳- حسین طباطبایی بروجردی، رساله فی الخمس، ص ۳۵۶: «و قد عرّفه الفقهاء بأنّه المال المذخور تحت الأرض و التقييد بالمذخور يفيد أنه لا يكون من أجزاء الأرض متكوّناً فيها، كالمعدن الذي عرفت أنه عبارة عمّا يتكوّن في الأرض ممّا تكون الأرض أصله و يحصل له التغيير في الصورة النوعية بسبب الحرارة الموجودة في باطن الأرض أو بسبب غيرها و عليه فالكنز عبارة عن المال الخارجى الذى ذخر فى الأرض و لا يعدّ من أجزائها كما أنّ هذا القيد يفيد كون الذخر له إنساناً صدر منه هذا العمل عن قصد و إرادة متعلّقه بكونه ذخيره له ينتفع به فى الاستقبال فاستنار المال فى الأرض قهراً لا عن إرادة صاحبه لا يوجب صدق عنوان الكنز عليه على ما هو مقتضى التعريف كما أنّ التقييد بكونه مذخوراً تحت الأرض يخرج ما إذا كان مذخوراً فى بطن شجر أو غيره ممّا لا يكون تحت الأرض كالجدار و غيره».



برای به دست آوردن مروارید در دریا فرو می‌رود.^۱
 غوص: فرورفتن در آب را گویند و غوص: جایی است که از آن مروارید به دست
 می‌آید.^۲

در اصطلاح؛ فقها فقط موارد آن را که مقصودشان است ذکر کرده‌اند. از این رو:
 مرحوم آقا رضا همدانی که می‌گوید: از مواردی که خمس در آن واجب است:
 هر چیزی است که از دریا خارج می‌شود؛ مانند جواهرات و مرواریدها و
 مانند این دو، بین فقها ظاهراً بدون اختلاف است.^۳

امام خمینی ره: پس آنچه از جواهر با غواصی به دست آید، مانند لؤلؤ و مرجان
 و غیر آن‌ها از چیزهایی که اخراج آن با غواصی در آب متعارف است،
 خمس آن در صورتی که قیمت آن به یک دینار و بیشتر برسد واجب است
 و بین این که از یک نوع باشد یا نه، در یک دفعه باشد یا چند دفعه؟ فرق
 نمی‌کند؛ پس بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر ضمیمه می‌شود. بنابراین، اگر
 مجموع به یک دینار رسید، خمس آن واجب است و حکم شرکت کردن
 عده‌ای در بیرون آوردن آن، مانند شرکت آن‌ها در [استخراج] معدن است.^۴

۷-۱-۱. مؤونه

در لغت؛ یعنی قوت: مَأْن القوم و مأْنهم: (= یعنی به امور قوم رسیدگی کرد)^۵
 حرف قاف نیز برای معنای قوت می‌نویسد: «قوت یعنی هر چیزی که جان
 انسان را از تلف شدن حفظ کند؛ پس مُقیت یعنی کسی که با عطا کردن

۱- ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم [ابن منظور]، ج ۷، ص ۶۲: «الغُوصُ موضع يُخْرَجُ منه اللؤلؤ؛ و الغُوصُ: الذي يُغوصُ في البحر على اللؤلؤ».

۲- خلیل بن احمد فراهیدی، ج ۴، ص ۴۳۲: «الغُوصُ: الدخول تحت الماء و الغُوصُ: موضع يخرج منه اللؤلؤ».

۳- رضابن محمد هادی همدانی، مصباح الفقیه، ج ۱۴، ص ۸۳: «مما يجب فيه الخمس: كل ما يخرج من البحر بالغوص كالجواهر و الدرر و نحوهما بلا خلاف فيه على الظاهر».

۴- روح‌الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله، ص ۳۵۵: «فكل ما يخرج به من الجواهر مثل اللؤلؤ و المرجان و غیرهما مما يتعارف إخراجه بالغوص يجب فيه الخمس إذا بلغ قيمته دینارا فصاعدا و لافرق بين اتحاد النوع و عدمه و بين الدفعه و الدفعات فيضم بعضها الى بعض فالو بلغ المجموع دینارا وجب الخمس و اشتراك جماعه في الإخراجها هنا كالاشتراك في المعدن في الحكم».

۵- ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم [ابن منظور]، ج ۱۳، ص ۳۹۶.



چیزی به قدر احتیاج انسان او را حفظ کند»^۱

«مأن القوم» یعنی قوت و غذای آن‌ها را متحمل شد.^۲

در اصطلاح؛ بعضی از فقها برای مؤونه تعریفی را نقل نکرده‌اند و فقط به ذکر موارد آن پرداخته‌اند؛ ولی بعضی دیگر تعریف خاصی را بیان کرده‌اند.

ابن زهره در کتاب غنیه می‌گوید: «آنچه از سود تجارت و زراعت یا غیر آن‌ها از مؤونه سال اضافه بیاید، خمس آن واجب است»^۳

ابوالصلاح حلبی در کتاب کافی گفته است: «ووجب خمس به چند چیز اختصاص دارد... و همچنین چیزی که انسان از راه تجارت، صنعت، زراعت، اجاره، هبه، صدقه، ارث یا غیر این‌ها به دست می‌آورد، اگر پس از مؤونه سال چیزی از آن باقی بماند خمس به آن تعلق می‌گیرد»^۴

ابن حمزه گفته است: «آنچه از غلات (گندم، جو و ذرت و...) بعد از پرداخت زکات آن، از قوت یک سال اضافه بیاید... و از درآمدها و سود کسب و تجارت، آنچه از نفقه زندگی خود در یک سال اضافه بیاید، خمس آن واجب است»^۵

ابن ادریس در سرائر می‌نویسد: «غیر از گنج و معدن، آنچه انسان از راه کسب، زراعت و غیر آن به دست می‌آورد، در صورتی که بعد از صرف آن در مؤونه خود و افراد واجب النفقش به مدت یک سال قمری در حدّ یک زندگی متوسط، اضافه آید، کم باشد یا زیاد، خمس آن واجب است... بنابر اجماع نیز پرداخت خمس در صورتی واجب است که از مؤونه یک سال او و اهل و عیالش اضافه بیاید، هرچند اندک باشد؛ چون مؤونه را نمی‌شود در ابتدای سال اندازه‌گیری کرد بلکه با گذشت سال معلوم خواهد شد که مؤونه یک

۱- ابوالفضل جمال‌الدین محمدبن مکرم [ابن منظور]، ج ۲، ص ۷۵.

۲- محب‌الدین زبیدی حنفی واسطی، تاج العروس من جواهر القاموس، سید محمدمرتضی حسینی، ج ۱۸، ص ۵۲۰: «مَأْنُ الْقَوْمِ: اِخْتَمَلَ مَوْنَتَهُمْ، أَيْ قُوَّتَهُمْ وَ قَامَ عَلَيْهِمْ».

۳- حمزه بن علی حسینی [ابن زهره حلبی]، غنیه النزوع إلى علم الأصول و الفروع، ص ۱۲۹.

۴- تقی‌الدین بن نجم‌الدین [ابوالصلاح حلبی]، الکافی فی الفقه، ص ۱۷۰.

۵- محمدبن علی بن حمزه طوسی، الوسيله إلى نیل الفضيله، ص ۱۳۷.



سال انسان و اهل و عیالش چقدر است. زیرا در طول سال اموری مانند ازدواج، تولد فرزند، تعمیر یا ساخت مسکن، خرید مرکب یا غلام و غیر آن از نیازهای ضروری برای انسان اتفاق می‌افتد که قابل پیش‌بینی نیست و خداوند متعال او را به پرداخت خمس مکلف نکرده است مگر بعد از رفع همه این احتیاجات و مؤونه زندگی که در پایان سال برای او باقی می‌ماند»^۱

قاضی ابن‌براج می‌گوید: «خمس غلات، درآمد تجارت و کسب بعد از اخراج حق حاکم (خراج و مالیات) و قوت انسان و عیال او به مدت یک سال - بدون اسراف یا سخت‌گیری - واجب است»^۲.

امام خمینی ره درباره مؤونه چنین می‌نویسد: «آنچه در زیارت‌ها و صدقه‌ها و جایزه‌ها و هدیه‌ها و میهمانی‌ها و قراردادهایش خرج می‌کند و حقوقی که با نذر یا کفاره و مانند آن بر او لازم می‌شود از مصادیق مؤونه است، و آنچه بدان نیاز دارد از چارپا یا کنیز یا بنده یا خانه یا فرش یا اثاث یا کتاب بلکه آنچه برای ازدواج فرزندان و ختنه آن‌ها و برای مرگ عائله‌اش به آن نیاز دارد و غیر این‌ها از چیزهایی که جزء احتیاجات عرفی او حساب می‌شود، همه این مخارج از مؤونه سال است. البته در آنچه ذکر شد لازم است که اکتفاء نماید به آنچه مناسب حال او است، نه آنکه سفاهت و اسراف به حساب آید، پس اگر بر مقدار مناسب حالش بیفزاید، جزء مؤونه سال حساب نمی‌شود. بلکه احتیاط آن است که در مصارف، حدّ وسط آنچه مناسب مثل خودش هست، رعایت کند نه صرف مخارجی که لایق حال او نباشد و از مثل او متعارف نباشد؛ بلکه لزوم رعایت آن خالی از قوت نیست. ولی توسعه مخارج که از مثل او متعارف است، از مؤونه است. و مقصود از مؤونه آن چیزی است که بالفعل به مصرف برسد نه مقدار آن؛ پس اگر به خودش سخت بگیرد یا متبرّعی مخارجش را تبرّعا بدهد به مقدار آن از

۱- محمدبن منصوربن احمد [ابن‌ادریس حلی]، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱، ص ۴۸۹.

۲- قاضی عبدالعزیز ابن‌براج طرابلسی، المهدب، ج ۱، ص ۱۷۸.

مؤونه حساب نمی‌شود بلکه اگر در اثنای سال، خرج کردن مال در چیزی مانند حج یا ادای دین یا کفاره و مانند آن‌ها بر او واجب شود، و از روی معصیت یا فراموشی و مانند آن، در آن مصرف نکرده باشد بنابر اقوی، مقدار آن از مؤونه حساب نمی‌شود.^۱

۸-۱-۱. حاکم

عموم واژه‌شناسان، «حکم» را به معنای منع گرفته و حاکم را نیز به همان اساس معنا می‌کنند. به‌عنوان نمونه راغب اصفهانی در مفردات، می‌نویسد: «اصل واژه حاکم از منع است برای اصلاح و لذا به افسار چهارپایان «حکمة» گفته می‌شود... و حکم به چیزی، یعنی قضاوت به اینکه چنین است یا چنان نیست، با صرف نظر از اینکه، این قضاوت الزامی برای دیگران به وجود بیاورد یا نه، ... و به کسی که میان مردم حکم می‌کند حاکم و حکام گفته می‌شود».^۲

طریحی با اشاره به اینکه حکم در متون اسلامی به معنای «علم و فقه و قضاوت به عدل» آمده است، درباره «حکم» که یکی از اسامی خداوند متعال است می‌فرماید: «مقصود از حکم، حاکم است چون خداوند مردم را از ستم‌ها منع می‌کند».^۳

اما ابن‌اثیر این اسم از اسماء حسنی را به معنای قاضی دانسته و علت تسمیه حاکم به این نام را منع ستمگر از ستمکاری می‌داند.^۴ در مقابل، ابن‌منظور که از مشهورترین واژه‌شناسان عرب است حاکم را تنفیذکننده حکم می‌داند. به نظر بعضی از فقیهان معاصر با جست‌وجو در کتاب و سنت روشن می‌شود که واژه‌های حکم، حکومت، حاکم و حکام بیشتر درباره قضا و قاضی به کار می‌روند، اگرچه در معنای ولایت عامه و والی نیز

۱- روح‌الله موسوی خمینی، تخریر الوسیله، ص ۳۵۷.

۲- حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، (محمد سیدگیلانی)، ص ۱۲۶.

۳- فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۴۶.

۴- مبارک‌بن‌محمد جزری [ابن‌اثیر]، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۱، ص ۴۱۸.



استعمال می‌گردند.^۱

سپس با ذکر شواهدی از آیات و روایات تأکید می‌کنند که حکم و مشتقات آن به هر دو معنا به کار رفته و می‌رود و بالاخره این نکته را اضافه می‌کنند که، بین این دو معنا (قضاوت و زعامت) اشتراک معنوی وجود دارد نه اشتراک لفظی؛ زیرا هم قاضی و هم والی با کلام و دستور خود از فساد منع می‌کنند و بلکه باید گفت: قضاوت شعبه‌ای از زعامت است و قدرت آن در خارج، غالباً از ناحیه قدرت زعیم و نیروهای اوست و گرنه قاضی به تنهایی توان منع کردن و اجرای دستور را ندارد.^۲

اهتمام فقهای عظام در کنکاش پیرامون واژه حکم و حاکم، به دلیل حساسیت و ورود آن در بسیاری از متون مهم و به ویژه مقبوله عمر بن حنظله است. در این روایت مفصل که از محکم‌ترین مدارک روایی ولایت فقیه است، امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «فَأَنَّى قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيَّ كَمِ حَاكِمٍ»^۳ از این رو این بحث پیش آمده است که مقصود از حاکم در این روایت چیست؟ قاضی یا زعیم یا هر دو؟ برخی معتقدند در صورت تجرد از قرائن، این واژه به معنای رهبر است که قضاوت نیز شأنی از شئون اوست. برخی دیگر نیز با دلائلی، از جمله مشهوره ابی‌خدیجه، حاکم را به معنای قاضی گرفته است و لذا ولایت مستفاد از مقبوله برای فقها را در همین محدوده مقید می‌کنند.^۴

البته اقوی نزد برخی از فقیهان به نظر می‌رسد، وجود اشتراک معنوی در کلمه حاکم است. توضیح اینکه می‌توان گفت: «حکم» به معنای «دستور» است که با توجه به شرائط، گاه دستور قضایی است که حاکم به آن قاضی نامیده می‌شود و گاه نیز دستور ولایی و اجرایی است که به تعبیر رایج،

۱- حسین علی منتظری نجف‌آبادی، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الإسلامیه، ج ۱، ص ۴۳۴.

۲- همان، ص ۴۳۴.

۳- محمد بن حسن [حزّ عاملی]، وسائل الشیعه الی تحصیل الشریعه، ج ۱۸، ص ۹۸.

۴- احمد بن محمد نراقی، عوائد الایام، ص ۱۸۵.

حکم حکومتی نامیده شده است و از حاکم، به معنای والی و مرجع قدرت اجرایی، صادر می‌گردد. بنابراین اینطور نیست که کلمه حاکم در برخی از آیات و روایات به معنای قاضی و در برخی دیگر به معنای والی به کار رفته باشد، بلکه این واژه در همه آن‌ها به یک معنا یعنی دستوردهنده است که با توجه به شرائط می‌تواند قاضی یا والی بوده باشد.^۱

خلاصه اینکه، با توجه به موارد دیگر کاربرد کلمه حاکم در فقه، به نظر می‌رسد مقصود فقها از این واژه در اینجا عبارت است از «فقیه جامع الشرائط که علاوه بر سمت قضا و سمت دادستان، سمت محتسب به معنای عام آن را دارا است و دارای صلاحیت اداری وسیعی است»^۲

۹-۱-۱. یتیم

یتیم کسی است که پدرش فوت کرده باشد و او یتیم است تا وقتی که به بلوغ برسد، و وقتی که بالغ شد اسم یتیم بودن از او برداشته می‌شود و جمع آن ایتام و یتامی و یتمة^۳

در اصطلاح یتیم (در اینجا) به سیدی که پدر خود را از دست داده و به بلوغ نرسیده است را می‌گویند و از نظر فقهی مهجور پنداشته شده و اموال و دارایی‌هایش به دست ولی او سپرده می‌شود و طبق آیه‌ای خمس و روایات وارده سهمی از خمس را می‌برد.

۱۰-۱-۱. ابن سبیل

در لغت ابن السبیل: مسافری کسی است که از راه جا مانده است و می‌خواهد به وطن خویش برگردد ولی هزینه‌ای که او را بدانجا برساند را ندارد و برای او در صدقات سهمی است.^۴

۱- مصطفی محقق داماد یزدی، قواعد فقه، ج ۳، ص ۲۱۲.

۲- محمدجعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۲۰۷.

۳- لسان العرب، ج ۱۲، ص ۶۴۵: «فهو یتیم حتی یبلغ، فاذا بلغ زال عنه اسم الیتیم، والجمع ایتام و یتامی و یتمة».

۴- همان، ج ۱۱، ص ۳۲۱: «المسافر الذی انقطع به و هو یرید الرجوع إلی بلده و لا یجد ما یتبلیغ به فله فی الصدقات نصیب».



ابن السبیل مسافری است که از منزل خود دور افتاده است، به خاطر رفت و آمد زیاد به سبیل نسبت داده شده است.^۱

در اصطلاح ابن السبیل (در اینجا) به سیدی که در طول مسافرت به خاطر از دست دادن هزینه‌ای سفر از ادامه راه باز مانده است. و محتاج هزینه‌ای است که او را به خانه‌ای خود برساند. که طبق آیه‌ای خمس و روایات وارده سهمی از خمس را می‌برد.

۱۱-۱-۱. مسکین

در لغت؛ مسکین و مسکین، که دومی نادر است زیرا در کلام عربی مفعیل نیست. (مسکین کسی است که چیزی (مالی) برای او نیست و گفته شده به کسی گویند که چیزی (مالی) نداشته باشد که با آن عیال و خانواده خود را کفالت کند.^۲

می‌گویند مسکین به کسی گفته می‌شود که چیزی (مالی) نداشته باشد، و آن بلیغ تر از فقر است.^۳

در اصطلاح مسکین (در اینجا) به سیدی گفته می‌شود که مال و اموالی که با آن هزینه‌ای زندگی را تامین کند، نداشته باشد و طبق آیه‌ای خمس و روایات وارده سهمی از خمس را می‌برد.

۱- مفردات فی غریب القرآن، ص ۳۹۶: «ابن السبیل: المسافر البعید عن منزله، نسب إلى السبیل لممارسته إیاه»

۲- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱۴: «المسکینُ و المسکین، الأخریة نادرة لأنه لیس فی الکلام مفعیل: الذی لا شیء له، و قیل: الذی لا شیء له یکفی عیاله»

۳- المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۱۷: «المسکینُ قیل: هو الذی لا شیء له، و هو أبلغ من الفقیر»

بخش دوم: اصطلاحات حدیثی

۱-۲-۱. حدیث

در لغت؛ به معنای هر چیز نو و تروتازه است.^۱ بر این اساس به شخص کم سن و سال «حدیث السن» و به نوجوان «شاب حدث» گفته می‌شود.^۲ اما حدیث در اصطلاح فقها و حدیث پژوهان؛ «حدیث کلامی است که از قول معصوم یا فعل یا تقریر ایشان حکایت می‌کند»^۳

۱-۲-۲. اصطلاحات ناظر به سند

۱- مسند: روایتی است که سلسله اسناد آن در تمامی طبقات متصل به معصوم باشد. اهل سنت چون عنوان معصوم را منحصر در پیامبر می‌دانند، روایتی که سند آن تا پیامبر متصل است، مسند می‌دانند. اما محدثان شیعه به دلیل تعمیم به ائمه، اتصال به معصوم را در تعریف مسند لحاظ کرده‌اند. اصطلاح مسند با توجه به اینکه از بیان عقیده و اخلاق راویان؛ یعنی اثبات ایمان و عدالت، ساکت است، از کارایی چندانی برخوردار نیست. گاه نیز مقصود از مسند مجموعه روایی است که روایات آن براساس ترتیب صحابه و روایات نقل شده از آنان تنظیم شده است؛ نظیر مسند احمد بن حنبل.^۴

۲- متصل: متصل بسان مسند، روایتی است که در تمامی طبقات دارای اتصال است با این تفاوت که در متصل، روایت می‌تواند از معصوم نقل شود یا به صورت موقوف به غیر معصوم منتهی گردد. از این نظر؛ متصل، اعم از مرفوع و موقوف است. به حدیث متصل، موصول نیز می‌گویند.^۵

۳- عالی و نازل: مقصود از عالی‌السند روایتی است که به رغم برخوردار بودن از

۱- خلیل بن احمد فراهیدی، ج ۳، ص ۱۷۷.

۲- محب‌الدین زبیدی حنفی واسطی، ج ۳، ص ۱۹۰.

۳- جعفر سبحانی، اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه، ص ۱۹.

۴- ضیاء‌الدین، ضیاء الدرایه، ص ۲۷.

۵- جعفر سبحانی، اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه، ص ۶۶.



- اتصال از واسطه کمتری تا معصوم برخوردار باشد و نازل در برابر آن است؛ یعنی اگر واسطه زیاد باشد.
- ۴- مضمیر: روایتی است که در انتهای سند به جای تصریح به نام معصوم از ضمیر غایب استفاده شده باشد.
- چنین کاربردی ناشی از آن است که راوی به دلیل تقیه از بردن نام امام اجتناب کرده است یا نام امام بر او مشتبه شده است.^۱
- ۵- مفرد: حدیثی است که تنها از یک راوی یا یک فرقه یا یک شهر خاص نقل شده باشد. نظیر روایت «نحن معشر الانبیا لانورث دیناراً و لادرهماً و ما ترکناه صدقه» (=ما گروه پیامبران دینار و درهم را به ارث نمی‌گذاریم و آنچه به ارث گذاشته‌ایم صدقه است) که تنها ابوبکر آن را از پیامبر نقل کرده است.^۲
- ۶- موقوف: به روایتی که سلسله سند آن به صحابی پیامبر یا مصاحب امام معصوم منتهی شود موقوف می‌گویند. روایت موقوف به دلیل اعتبار صحابه در بسیاری از موارد از نگاه اهل سنت حجت است. اما محدثان شیعه روایت موقوف را تنها زمانی که صدور آن از طریق قرائن از معصوم ثابت شود حجت می‌دانند.^۳
- ۷- مقطوع: به روایتی که سلسله سند آن به یکی از تابعان منتهی نشود مقطوع می‌گویند. این اصطلاح بیشتر در روایات اهل سنت رایج است و حدیث مقطوع مانند موقوف به رغم اتصال سند از نظر محدثان شیعه فاقد حجیت است.^۴
- ۸- مشهور: روایتی است که نقل آن شایع باشد. اعم از آنکه در برابرش روایت شاذ باشد یا نباشد. شهرت روایی ضرورتاً به معنای صحت سند آن نیست.

۱- ضیاءالدین، ضیاء الدرایه، ص ۳۷.

۲- جعفر سبحانی، اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه، ص ۷۱.

۳- همان، ص ۱۰۱.

۴- همان، ص ۱۰۲.

- اصطلاح مشهور در عرصه‌های مختلف علوم اسلامی؛ همچون فقه، به روایات تاریخی و به ویژه حدیث به صورت گسترده توجه شده است.^۱
- ۹- مستفیض: از ریشه «فاض الماء» به معنای سرازیر شدن آب است و در اصطلاح به حدیثی گفته می‌شود که راویان آن در هر طبقه زیاد باشند. اما بیشتر محدثان معتقدند که مستفیض حدیثی است که راویان آن در هر طبقه بیش از سه تن باشند.^۲
- ۱۰- عزیز: هر روایتی که شمار راویان و طرق آن دو تن باشد، عزیز است و شاید به دلیل اندک بودن چنین روایاتی به آن عزیز می‌گویند یا شاید به آن دلیل که وجود طرق دیگر دارای قوت است، به آن عزیز گفته شده است. اصطلاح عزیز رواج و کاربرد چندانی ندارد.^۳
- ۱۱- شاذ یا نادر: شاذ به روایتی گفته می‌شود که تنها دارای یک اسناد و راویان آن ثقه باشند و مخالف روایتی باشد که گروهی (مشهور) آن را نقل کرده باشند. به روایت شاذ، نادر نیز گویند. نظیر روایت: «و الله ما نقص من شهر رمضان» (به خدا قسم ماه رمضان هرگز دچار نقصان (۲۹ روز) نمی‌شود). اصطلاح شاذ از جمله اصطلاحاتی است که تا حدودی متداول است.^۴
- ۱۲- معلق: هرگاه از آغاز سند حدیث، یک یا چند واسطه به طور پیوسته حذف شده باشد و حدیث به راویان بعدی استناد داده شود، حدیث معلق است. چنانکه روایات من لا یحضره الفقیه و نیز بسیاری از روایات تهذیب الاحکام و استبصار چنین است. یعنی شیخ صدوق و شیخ طوسی راویان آغاز سند را حذف کرده و روایت را از آخرین راوی امام نقل می‌کنند.^۵
- ۱۳- منقطع: شامل هر حدیثی است که به صورتی به معصوم متصل نباشد و از آغاز سند یا از وسط یا از آخر سند یک یا چند راوی ساقط باشد.

۱- ضیاءالدین، ضیاء الدرایه، ص ۲۰.

۲- حسین طباطبایی بروجردی، هایه الاصول ص ۴۸۶.

۳- جعفر سبحانی، اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه، ص ۸۱.

۴- همان، ص ۸۲.

۵- همان، ص ۶۹.



بر این اساس اصطلاح منقطع شامل شش قسم از اقسام حدیث فاقد اتصال سند خواهد بود. اما منقطع به معنای اخص، که اصطلاح منقطع بیشتر در این معنا شناخته شده است، روایتی است که از وسط سند آن یک راوی حذف شده باشد. البته تعاریف دیگری نیز برای منقطع گفته شده است. این اصطلاح از جمله اصطلاحات کم کاربرد به شمار می‌رود.^۱

۱۴- معضل: معضل روایتی است که از وسط سند آن بیش از یک راوی حذف شده باشد و از آنجا که در منقطع، حذف تنها یک راوی از وسط سند لحاظ شده، منقطع یا معضل متفاوت است؛ زیرا در معضل بیش از یک راوی در وسط سند حذف شده است.^۲

۱۵- مرفوع: دارای دو تعریف است:

۱- هر حدیثی که به معصوم نسبت داده شود مرفوع است؛ اعم از این که متصل باشد یا منقطع. طبق این تعریف اصطلاح مرفوع در برابر دو اصطلاح موقوف (روایت منتصب به صحابی) و مقطوع (روایت منتسب به تابعی) قرار دارد.

۲- هر روایتی که از وسط یا آخر سند آن، یک راوی یا بیشتر افتاده است و تصریح به لفظ رفع شده باشد، مرفوع است. مثلاً گفته شود: «رَوَى الكَلْبِينِي عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، رفعه عن ابي عبدالله...» که در این سند میان پدر علی بن ابراهیم قمی؛ یعنی ابراهیم بن هاشم تا امام صادق یک یا چند راوی حذف شده و به لفظ «رفع» نیز تصریح شده است.^۳

۱۷- مرسل: مرسل از ریشه «ارسال الدابه» به معنای برداشتن قید و بند از چهارپا آمده است. گویا در حدیث مرسل با حذف سند قید و ربط حدیث رها شده است.

۱- همان، ص ۱۰۳.

۲- همان، ص ۱۰۵.

۳- همان، ص ۶۷.



مرسل دارای دو اصطلاح است:

۱- معنای عام: و آن هر حدیثی است که دچار ارسال و حذف اسناد باشد؛ اعم از این که همه راویان یا شماری از آنان حذف شده باشند. مرسل به این معنا شامل اصطلاح نخست مرفوع (هر حدیث منتسب به معصوم)؛ موقوف (روایت صحابی)؛ مقطوع (روایت تابعی)؛ معلق (حذف آغاز سند)؛ منقطع (حذف یک راوی از وسط سند) و معضل (حذف بیش از یک راوی از وسط سند) می‌شود.

۲- معنای خاص: مرسل به این معنا، حدیثی است که تابعی بدون ذکر واسطه (=یعنی صحابی) از پیامبر نقل می‌کند. مثلاً سعیدبن مسیب، که از تابعان است، بگوید: پیامبر چنین فرموده است.

مفهوم متداول این اصطلاح همان معنای نخست است.^۱

۱۸- مجهول: روایتی است که نام تمام یا بعضی از راویان سند آن در منابع رجالی نیامده باشد و اگر هم آمده باشد به دلیل نامشخص بودن هویت، حکم به جهالت و ناشناس بودن آن شود. به‌عنوان مثال گفته شده که عوف بن عبدالله، علی بن سلیمان و بنان بن محمد مجهولند.^۲

۱۹- مهمل: حدیثی است که نام تمام یا بعضی از راویان آن در کتب رجال برده شده است، اما درباره مدح یا ذم او سکوت شده باشد. به‌عنوان مثال گفته شده است که محمد بن موسی قزوینی و حسن بن علی بن مهزیار، مهملند.^۳

۲۰- مشترک: روایتی است که نام بعضی از راویان سند آن میان چند تن مشترک است و بعضی از آنان ثقه و بعضی غیر ثقه باشند. نظیر محمد بن قیس اسدی که میان چهار تن مشترک است و از میان آنان دو تن یعنی محمد بن قیس اسدی (ابونصر) و محمد بن قیس اسدی (مولی بنی نصر) ثقه و دو تن دیگر

۱- ضیاء الدین، ضیاء الدرایه، ص ۳۸.

۲- همان، ص ۱۱۹.

۳- همان، ص ۱۱۸.



غیر ثقه‌اند.^۱

۲۱- متشابه: روایتی است که اسامی راویان سند آن از نظر نگارش و تکلم برابر است. اما اسامی پدران آن‌ها گرچه از نظر نگارش برابر است، اما از نظر نطق و تکلم متفاوت است؛ نظیر محمد بن عقیل، که عقیل با فتح عین، نام نیشابوری و با ضم عین نام فریانی است. اصطلاح متشابه در منابع رجالی تا حدودی متداول است.^۲

۳-۲-۱. اصطلاحات ناظر به متن

اصطلاحات ناظر به متن را می‌توان به دو دسته اساسی تقسیم کرد:

- ۱- اصطلاحاتی که ناظر به چگونگی دلالت متنی روایات است، مثلاً اگر دلالت صریح باشد، نص و اگر دلالت ظنی باشد، ظاهر است.
- ۲- اصطلاحاتی که به پذیرش یا رد روایت و به دلیل متن آن، ناظر است؛ نظیر اصطلاح مقبول یا مطروح.

اینک به بررسی این اصطلاحات می‌پردازیم:

اصطلاحات متنی ناظر به چگونگی دلالت

۱ و ۲- نص و ظاهر: هرگاه دلالت روایتی چنان صریح باشد که تنها در آن یک معنا احتمال داده شود به آن نص می‌گویند. ظاهر در مواردی است که دلالت لفظ به صراحت نص نباشد و در آن احتمال خلاف داده شود. به عنوان مثال: روایت «الائنان جماعه» نص است؛ زیرا به روشنی اثبات می‌کند که با وجود دو نفر جماعت برقرار می‌شود و دلیلی مخالف آن وجود ندارد. اما روایت «من كان يومن بالله و اليوم الاخر فلا يتبين الا بوترا» (=هرکس که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نباید شب بدون خواندن نماز وتره به خواب رود) ظاهر است؛ زیرا نهی، خلاف ظاهر آن، یعنی استحباب

۱- همان، ص ۹۳.

۲- همان، ص ۹۲.



موجد؛ اراده شده است.^۱

۴ و ۳- مجمل و مبین: هرگاه دلالت روایت ظاهر و آشکار باشد به آن مبین می‌گویند. مبین شامل نص و ظاهر می‌شود؛ یعنی به نص یا ظاهر می‌توان مبین اطلاق کرد.

مجمل در برابر مبین، روایتی است که واژه‌ها یا مجموعه عبارت‌های آن فاقد ظهور باشد. غالباً اجمال در مواردی است که کلام از تبیین تمام جوانب و پرسش‌ها ساکت مانده باشد. به‌عنوان نمونه علامه مجلسی، پس از نقل روایات درباره زمان ظهور حضرت مهدی می‌گوید: این روایات جزء مجملات است که تفسیر و تبیین آن‌ها در روایات دیگر آمده است.^۲

۵ و ۶- ناسخ و منسوخ: نسخ در لغت به معنای ازاله و نقل است و در اصطلاح، رفع حکم سابق با آمدن دلیل لاحق است. به عبارت دیگر؛ ناسخ عموم زمانی دلیل منسوخ را پایان می‌بخشد. به دلیل نخست منسوخ و به دلیل دوم ناسخ می‌گویند. نسخ در روایات تنها به روایات پیامبر اختصاص دارد. زیرا نسخ شریعت پس از ایشان منتفی است و اگر از ظاهر بعضی از روایات اهل بیت نسخ محکمی به‌دست آید، مقصود کاشفیت از نسخ است نه نسخ حقیقی.^۳

۷ و ۸- محکم و متشابه: محکم از ریشه احکام به معنای اتقان و استواری است و مقصود از آن روایتی است که دلالتش آشکار و دارای وجود معنایی مختلف نیست تا برای ترجیح یکی از آن وجوه نیازمند قرینه باشد. در مقابل آن متشابه قرار دارد و آن روایتی است که دارای معنای چندپهلوی است و مراد جدی متکلم و رای معنای ظاهری آن قرار دارد.

به‌عنوان مثال: مرحوم علامه شعرانی روایت «شاء و اراد و لم یجب...» را روایت محکمی دانسته که می‌بایست سایر روایات متشابه در زمینه انتساب افعال

۱- جعفر سبحانی، اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه، ص ۹۶.

۲- همان، ص ۹۷.

۳- همان، ص ۸۷.



به خداوند، به آن بازگردانده شود.^۱

۹- مشکل: حدیثی است که دربرگیرنده مطالب غامض و پیچیده‌ای است که تنها صاحبان فن و حدیث‌شناسان ماهر قادر به فهم آن‌ها هستند. به‌عنوان مثال علامه شبر روایت: «اعرفوا الله بالله و الرسول بالرساله...» را جزء روایات دشوار و پیچیده دانسته است.^۲

اصطلاحات متنی ناظر به پذیرش، یا رد روایات

۱- مقبول: حدیثی که آن را تلقی به قبول کرده‌اند و بدون توجه به صحت یا عدم صحت سندی، به مضمون آن عمل می‌کنند. مثال شایع آن مقبوله عمر بن حنظله است که در سند آن چنین آمده است: «محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله...» و به رغم آنکه در سند این روایت محمد بن عیسی و داود بن حصین تضعیف شده‌اند، اما به دلیل استواری متن، متن روایت پذیرفته شده است.^۳

۲- معتبر: روایتی است که همگان یا بیشتر عالمان به آن عمل کرده‌اند و به دلیل صحت اجتهادی یا وثاقت یا حسن، دلیل بر اعتبار آن رسیده است. با این تعریف «معتبر» اعم از مقبول است؛ زیرا معتبر می‌تواند علاوه بر قوت متن، عاری از ضعف سند باشد.^۴

۳- مطروح: مطروح روایتی است که متن آن از سویی مخالف دلیل قطعی باشد و از سوی دیگر پذیرای تأویل نیز نباشد. بدین دلیل به آن مطروح، یعنی دور ریخته، اطلاق می‌شود.^۵

این سه اصطلاح از اصطلاحات پرکاربرد حدیثی نیز هستند.

۱- جعفر سبحانی، اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه، ص ۹۲

۲- همان، ص ۹۶.

۳- ضیاء الدین، ضیاء الدرایه، ص ۲۳.

۴- جعفر سبحانی، اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه، ص ۹۰

۵- همان، ص ۹۵.

۴-۲-۱. الفاظ جرح و تعدیل

دانشمندان علم رجال برای نشان دادن عدالت یا وثاقت راویان از الفاظی خاص استفاده می‌کنند که به آن‌ها الفاظ تعدیل و توثیق می‌گویند. چنانکه برای نشان دادن ضعف اعتقادی یا اخلاقی راویان از الفاظی خاص بهره می‌گیرند که به آن‌ها الفاظ جرح گفته می‌شود. در این جا این الفاظ را جداگانه ذکر می‌کنیم.

۱-۴-۲-۱. الفاظ دال بر توثیق

۱- عدل، امامی ضابط: با توجه به این که در این واژه‌ها با آمدن واژه «ضابط»، حوزه شخصیت راوی؛ یعنی برخورداری از قوه حفظ، ثبت و ضبط روایات و با آمدن واژه «عدل» بر حوزه اخلاق راوی و پایبندی او به فرائض دینی و با آمدن واژه «امامی» به حوزه ایمان و عقیده راوی و شیعه اثنا عشری بودن او تصریح شده، چنین عبارتی را بهترین و صریح‌ترین لفظ برای دلالت بر تزکیه و تعدیل راویان دانسته‌اند.^۱

۲- عدل: در صورتی که این واژه در منابع رجال شیعه به کار رفته باشد، به صورت دلالت تضمینی یا التزامی، دال بر امامی بودن یا ضابط بودن راوی نیز خواهد بود؛ زیرا عدالت مطلق، فرع اسلام و ایمان است و بر کافر و پیروان سایر فرق اسلامی به صورت مطلق عادل گفته نمی‌شود.

از سوی دیگر در میان رجالیون شیعه کمتر مرسوم است که به امامی بودن یا ضابط بودن راوی تصریح کنند. بنابراین وقتی می‌گویند: «عدل» مقصود آنان امامی و ضابط بودن در کنار عدالت است. با این حال، باید پذیرفت که دلالت این لفظ به صراحت لفظ پیشین نیست.^۲

۳- ثقه: واژه ثقه در اصطلاح علمای رجال برابر با عدالت است. ریشه این واژه از وثوق به معنای اطمینان است و مقصود از آن، کسی است که به دوری

۱- همان، ص ۱۵۵.

۲- علی نصیری، ص ۲۰۹.



او از دروغ و اشتباه و فراموشی، اطمینان وجود دارد. زیرا اگر قرار باشد شخص، عادت به دروغ و اشتباه یا فراموشی داشته باشد چگونه می‌توان به گفتار او اطمینان داشت. نسبت به سایر گناهان غیر از دروغ نیز چنین است. زیرا انسان به سخن شراب‌خوار اطمینان نمی‌یابد. بنابراین هرگاه این کلمه به طور مطلق در منابع رجالی به کار رود، در دلالت آن بر عدالت و ضابط‌بودن راویان جای اشکال نیست. اما در دلالت آن بر امامیه‌بودن راوی جای مناقشه است.^۱

۵- ثقة فی الحدیث: دلالت این لفظ نیز مانند دلالت واژه ثقة است؛ یعنی بر عدالت و ضابط‌بودن راوی به صورت آشکار دلالت می‌کند. اما در دلالت آن بر امامی‌بودن جای تأمل است.^۲

۶- حجت: به معنای صحت احتجاج به حدیث است. این لفظ برحسب معنای عامش، اعم از حدیث صحیح، حسن، موثق و حتی ضعیف است. زیرا درباره هر یک از احادیث ناصحیح به دلیل وجود قرائنی، احتمال احتجاج و استدلال وجود دارد. اما در عرف خاص رجالیون واژه حجت به معنای «ثقه‌بودن» است و نظیر این واژه، دلالت بر عدالت و ضابط و امامی‌بودن دارد.^۳

۷- عین و وجه: گاه این دو واژه به طور مطلق به کار می‌روند و گاه گفته می‌شود: «من عیون اصحابنا» یا «من وجوه اصحابنا». آیت‌الله سبحانی آورده است: «کسی که منابع رجالی را مورد بررسی قرار دهد، درمی‌یابد که این دو واژه فراتر از امامی و عادل‌بودن راوی، دلالت بر جلالت راوی نیز دارد. و رجالیون این دو وصف را در مواردی به کار می‌برند که شخص جزء طبقه برجسته، در فضل و فضیلت باشد و این امر نشان می‌دهد که او در میان طائفه، از نظر جاهت جایگاه و ارزش به مثابه چهره و چشم

۱- همان، ص ۲۰۹.

۲- همان، ص ۲۰۹.

۳- عبدالله المامقانی، ج ۲، ص ۱۷۰.

است»^۱.

۲-۴-۱. الفاظ دال بر جرح

این الفاظ را به سه قسمت تقسیم کرده‌اند:

۱- بعضی از این الفاظ به حوزه اخلاق راوی ناظر بوده و به صراحت، عدالت او را نفی کرده و فسق و دروغ را به او نسبت می‌دهد. نظیر فاسق، شارب الخمر، کذاب، وضاع الحدیث، «یختلق الحدیث کذبا» (=از روی دروغ حدیث می‌سازد) یا الفاظی؛ نظیر «لیس بعادل»، «لیس بصادق» که به صورت سلبی عدالت و وثاقت راوی را نفی می‌کند.

۲- بعضی از الفاظ جرح، ناظر به حوزه عقیده راوی بوده و برخورداری از عقیده صحیح، یعنی امامیه اثناعشری بودن را نفی می‌کند؛ نظیر «غال»، «ناصب»، «فاسدالعقیده»^۲.

۳- بعضی دیگر از الفاظ جرح بی آن که مستقیماً به اخلاق یا عقیده او مربوط باشد، به شخصیت ضعیف اشاره می‌کند که نزد قدما به اشخاصی اطلاق می‌شود که دارای قلت یا سوء حافظه بودند.^۳

۵-۲-۱. اصحاب اجماع

چون نسبت به مرویات چند تن از مشایخ حدیث امامیه اجمالاً ادعای اجماع بر صحت شده است، نامبردگان به اصحاب اجماع، معروف گردیده‌اند.

افراد مزبور جمعاً ۱۸ نفر و در سه طبقه‌اند:

۱- شش نفر از اصحاب حضرت باقر و صادق (علیهما السلام) به شرح زیر:

زرارة بن اعین، معروف بن خربوذ، برید بن معاویه عجلی، ابوبهیر اسدی (بامدادی)، فضیل بن یسار، محمد بن مسلم طائفی.

۲- شش نفر از اصحاب حضرت صادق (علیه السلام) (به تنهایی)، با این اسامی:

۱- جعفر سبحانی، اصول الحدیث و احکامه، ص ۱۶۳.

۲- همان، ص ۱۶۹.

۳- علی نصیری، ص ۲۱۰.



جمیل بن دراج، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن بکیر، حماد بن عیسی، ابان بن عثمان، حماد بن عثمان.

۳- شش نفر از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و حضرت رضا علیه السلام به نام‌های زیر:

یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن مغیره، حسن بن محبوب (یا حسن بن علی بن فضال یا فضاله بن ایوب یا فضاله بن عثمان)، بزنتی.

ظاهراً منظور کشی این است که اگر روایتی به سند صحیح از یکی از این جمع نقل شود، گر چه بقیه سند تا به معصوم صحیح نباشد یا به طور مرسل روایت کرده باشند، مورد قبول و متصف به صحت است؛ زیرا جماعت مزبور جز از ثقات، نقل حدیث نمی‌کرده‌اند.^۱

فصل دوم: بررسی سندی و دلالی
روایات موارد خمس